

زبان عامیانه در آثار علی محمد افغانی

دکتر علی دهقان

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران*^۴

فاطمه حمامچی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

چکیده

گرایش تاریخ داستان‌نویسی ایران، تاریخ انقلاب در زبان نیز هست؛ زبانی که پس از مشروطیت با شیوه گفتار مردم عادی آمده، خود را از بیان پرتکلف و بیهوده لفظی (زبان مجلسی) رهایی داده است. در آثار علی محمد افغانی، این ویژگی دیده می‌شود. افغانی از نویسندگان دههٔ چهل است. نوشته‌های او با توجه به سبک و ساختار آن‌ها جزء داستان‌های اقلیمی و ناحیه‌ای قرار می‌گیرند. در این نوع از داستان‌نویسی، توجه به توصیفات محلی و آداب و رسوم و صحبت کردن به زبان عامیانه پایه و اساس داستان به‌شمار می‌آید. در مقاله حاضر با ارائه معنی و مفهوم کلی از زبان و گونه‌های زبانی، به تبیین زبان عامیانه و میزان کاربرد این زبان در رمان‌های افغانی می‌پردازیم.

واژه‌های کلیدی: افغانی، داستان‌نویسی، زبان عامیانه، شکسته‌نویسی و واژه.

مقدمه

زبان مجموعه الفاظ صاحب‌نظامی است که برای انتقال افکار و احساسات آدمی به دیگران به کار می‌رود. (فرشیدورد، ۱۳۶۳: ۳۰). زبان به لحاظ مقاصد مختلف، انواع و گونه‌های متعددی مانند نوشتاری، گفتاری، علمی و فنی، ادبی، رسمی خبری و رسمی اداری، معیار، ترجمه‌ای، عمومی و محاوره‌ای، عامیانه و شکسته پیدا می‌کند. استاد سمیعی زبان را به عادی، علمی، ادبی و محاوره تقسیم کرده است. (رستگارفسائی، ۱۳۸۰: ۴۴). ابوالحسن نجفی در مقدمه فرهنگ عامیانه خود، زبان را به سه سطح ادبی، رسمی و عامیانه تقسیم کرده است. (نجفی، ۱۳۷۸: ۷). دکتر فرشیدورد نیز می‌نویسد «زبان بر دو قسم است؛ زبان ادبی که ایجاد انفصال و هیجان می‌کند و زبان غیرادبی که چنین نیست و بیشتر برای بیان امور عادی و علمی و فنی به کار می‌رود و معمولاً جزء انفصالی ندارد. از این رو، زبان و ادبیات عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر ادبیاتی زبان هم هست، اما هر زبانی ادبیات هم نیست».

(فرشیدورد، ۱۳۶۳: ۳۰)

زبان از لحاظ کارکرد به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱. زبان ادبی: زبان شاعران و نویسندگان است و در آن، هنرنمایی‌های ادبی بسیار به کار می‌رود؛ نظم و نثر قدیم فارسی نمونه درخشانی از زبان ادبی است.
۲. زبان گفت‌وگو: که زبان صحبت افراد تحصیل کرده است و اگرچه بدون هنرنمایی‌های ادبی است، باید در حال سادگی، بی غلط باشد.
۳. زبان عامیانه: که زبان مردم تحصیل نکرده و عامی است و شامل لغت‌های غلط یا نیمه‌غلطی است که در دو زبان دیگر نباید دیده شود. علاوه بر این، دارای غلط‌های صرفی و نحوی نیز هست و گاهی نیز در زبان عامیانه، لغات بسیار اصیل نیز یافت می‌شود که باید آن‌ها را با کار بردن ادبی زنده کرد. (ذاکری، ۱۳۸۱: ۱۸۴).

زبان گفتاری روزمره مردم از جنبه‌های مختلف با زبان رسمی و معیار فارسی تفاوت دارد. این تفاوت میان کاربردهای زبان را به‌ویژه در رمان‌ها و داستان‌ها می‌توان مشاهده کرد؛ زبانی که برای توصیف یک منظره یا یک حادثه به کار می‌رود، با زبان مکالمه

شخصیت‌های داستان، مخصوصاً اگر از قشرهای پایین جامعه باشند، فرق فاحشی دارد. با این حال، جداکردن و تمیزدادن زبان محاوره یا روزمره و زبان عامیانه کاری مشکل است و فرهنگ‌نویسان به این امر اشاره کرده‌اند؛ به طرزى که برای زبان محاوره و عامیانه تعریفی دقیق و مشخص که با آن بتوان مصداق‌های آن‌ها را در متنی جست‌وجو کرد، عرضه نشده است.

از زبان عامیانه تعریف‌های متعددی ارائه شده است که از مجموع آن‌ها می‌توان به این تعریف دست یافت: «واژگان و اصطلاحات غیررسمی و غیرمعیار که معمولاً تنها برای افراد یک گروه اجتماعی یا ناحیه‌ای خاص قابل درک است.» (همان: ۱۸۵). یکی از ویژگی‌های زبان عامیانه این است که که همواره دست‌خوش تغییر است. واژه‌های عامیانه در دوران خاصی متداول می‌شوند و اغلب در مدتی کوتاه به حیات خود ادامه می‌دهند؛ سپس یا فراموش می‌شوند یا به زبان محاوره یا به زبان رسمی راه پیدا می‌کنند؛ مثلاً می‌توان به واژه‌های «خرت‌وپرت» و «چرت‌وپرت» در زبان فارسی اشاره کرد که سال‌ها پیش، کاربرد عامیانه داشته‌اند و امروزه، جزء زبان محاوره یا رسمی هستند. اما میان زبان عامیانه و رسمی نمی‌توان مرز مشخصی را قائل شد. «هنوز مرزهای دقیق لغات عامیانه و رسمی در ادبیات ما همچون زبان انگلیسی و فرانسه، روشن نیست و ما نیز نتوانستیم به نتیجه قطعی در تعیین چهارچوب درست لفظ عامیانه برسیم.» (ثروت و انزابی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۶) ابوالحسن نجفی در مقدمه فرهنگ عامیانه خود، زبان را به سه سطح ادبی، رسمی و عامیانه تقسیم کرده و کوشیده است، مرز میان محاوره و عامیانه را با گونه‌های دیگر زبان مشخص کند. او در تعریف زبان فارسی در مرتبه گفتار، چنین می‌نویسد:

اما زبان فارسی در مرتبه گفتار، شیوه‌های بیانی دیگری هم دارد که آن‌ها را «زبان روزمره» و «زبان عامیانه» نامیده‌ایم. زبان روزمره همان زبان محاوره‌ای رایج، زبان مردم فرهیخته یا نیمه‌فرهیخته و حتی زبان نوشتاری کم‌وبیش آزادی است که فی‌المثل در مکالمات شخصیت‌های داستان به‌کار می‌رود و کاربرد آن دلالت بر روابط دوستانه یا هم‌پایه میان گوینده و شنونده می‌کند. زبانی است که افراد خانواده در گفت‌وگو با یک‌دیگر به‌کار می‌برند و در ارتباط با مردم ناآشنا معمولاً از استعمال آن می‌پرهیزند. اما زبان عامیانه

نه بر مفهومی اجتماعی سیاسی، بلکه بر مفهومی اجتماعی فرهنگی دلالت می‌کند و آن عبارت است از کلمات و ترکیبات زبان محاوره مردم نیمه‌فرهیخته که بی‌قیدوبند سخن می‌گویند و الفاظی بر زبان می‌آورند که مردم فرهیخته از ادای آن‌ها خاصه در محافل رسمی به شدت احتراز می‌کنند. (نجفی، ۱۳۷۸: ۷)

پس بدین ترتیب، زبان گفتار شامل زبان محاوره و عامیانه است که برخی واژگان آن به تدریج به زبان ادبی وارد می‌شود.

زبان عامیانه با اینکه گونه‌ای از زبان معیار نیست، اما استفاده از آن ناپسند شمرده نمی‌شود. «زبان عامیانه گونه‌ای است که در میان قشرهای بی‌سواد و کم‌سواد و دارای مشاغل کم‌اعتبار رواج دارد.» (رضایی، ۱۳۸۴: ۲۸) این زبان فقط در واژگان، با زبان معیار تفاوت دارد. تفاوت زبان محاوره با زبان عامیانه نیز در این است که اول مورد استفاده عموم مردم در حین گفت‌وگوهای عادی است و حتی دانشمندان، استادان، صاحب‌منصبان و بزرگان نیز معمولاً در مکالمات خود ابایی ندارند که به زبان محاوره سخن بگویند و کسی آن را با دیده تحقیر نمی‌نگرد، اما اگر کسی بخواهد سخنرانی کند، حتی المقدور سخن خود را به زبان نوشتار نزدیک می‌کند، ولی زبان عامیانه مختص مردم بی‌سواد است و اشخاص باسواد هرگز آن را به کار نمی‌برند مگر برای منظوری. (ذاکری، ۱۳۸۱: ۱۸۵-۱۸۴) استفاده از گونه‌های مختلف زبان نشان‌دهنده تعلق فرد به سطح و طبقه خاصی از اجتماع است و ما این حقیقت را می‌دانیم که مردمی که در یک منطقه زندگی می‌کنند و از لحاظ شأن و مقام آموزشی و اقتصادی در سطح یکسانی نیستند، اغلب به شیوه‌های مختلف صحبت می‌کنند. در واقع، این تفاوت‌ها را می‌توان به صورت آشکار یا تلویحی به عنوان نشانه‌های عضویت در گروه‌های اجتماعی گوناگون یا جوامع زبانی در نظر گرفت. یک جامعه زبانی شامل گروهی از مردم است که از مجموعه هنجارها و توقعات یکسانی در کاربرد زبان بهره می‌جویند.

چون زبان عامیانه معمولاً در میان افرادی به کار می‌رود که در خارج از گروه‌های نهادینه شده قرار دارند، به‌طور کلی به آن، واژه‌ها یا عبارت‌هایی اطلاق می‌شود که به جای واژه‌ها و عبارت‌های روزمره، در میان متکلمان جوان و گروه‌های دیگر که دارای علایق

اجتماعی خاص هستند، به کار می‌رود. (یول، ۱۳۸۵: ۲۹۵)؛ پس می‌توان گفت واژه‌ها و عبارات‌های عامیانه در مقام و جایگاه یک نشانگر و مربوط به هویت گروهی و طبقه خاصی از افراد است؛ مثلاً در یک رمان یا یک داستان، مؤلف می‌کوشد به ما بقبولاند که برخی شخصیت‌های مردم با هم تفاوت دارند؛ شخصیت‌ها خود را در عادات سخن‌گفتن نشان می‌دهند. حتی برای فاضل‌ترین رمان‌نویس، ضروری است که عبارات‌های محاوره‌ای و حتی اصطلاحات عوامانه را در دهان شخصیت‌های کم‌فضیلت‌تر بگذارد. (بولتن، ۱۳۷۶: ۵۶)

نثر عامیانه یا شکسته، عبارت از آن است که «نوشتار به زبان محاوره و گفت‌وگوی معمولی مردم کوچه و بازار نگاشته شود و هم‌چنان‌که کلمات در زبان محاوره عامه مردم، مخفف می‌شود و برخی واژه‌ها در قیاس با صورت مکتوب آن‌ها شکسته می‌شود، در نگارش این نوع نثر، نویسنده عین الفاظ، تعبیرات و تکیه‌کلام‌هایشان را به لهجه عامیانه در آثار خود می‌آورد». (رزمجو، ۱۳۷۴: ۱۵۶ با تلخیص) مبتکر نثر محاوره و شکسته در ادبیات معاصر مرحوم دهخداست. او برای اولین بار در مقالات فکاهی و انتقادی خود با عنوان «چرندوپرند» و به امضای «دخو» در روزنامه «صوراسرافیل» از تعبیرات عامیانه و واژه‌های تخفیف‌شده و شکسته سود جست. (همان: ۱۵۷) جمال‌زاده نیز در عرصه نگارش داستان‌های کوتاه، ساده و صمیمی، از نثر زنده و شیرین عامیانه یا شکسته استفاده کرده است. او اهمی‌خاص به تدوین فرهنگ لغات و اصطلاحات عامیانه و استعمال آن‌ها در داستان‌های خود داشت. (رستگارفسائی، ۱۳۸۰: ۱۰۰) «گوش هدایت در شنیدن الحان گویش عادی مردم، شنواتر از گوش جمال‌زاده بود. هدایت وقتی می‌خواهد گفت‌وگویی را عرضه کند، از یک سبک ساده ولی ممتنع سود می‌جوید. گو اینکه گاهی درصدد برآمده است تا اشکال گویش محاوره‌ای را ارائه دهد. این شیوه را صادق چوبک نیز ادامه می‌دهد و در عرضه زبان محاوره‌ای طبقه روستایی و کارگر، زحمت زیادی می‌کشد و به درجه‌ای از واقع‌گرایی دست می‌یابد و سنگ‌صبور را به زبان محاوره می‌نویسد و مایه‌های فولکلوریک و عادی را فراوان به کار می‌گیرد». (همان: ۱۰۲) «جلال آل‌احمد نیز به ادبیات عامیانه اجتماعی علاقه دارد و همانند چوبک، از زبان محاوره سود می‌جوید».

عناصر زبان عامیانه

جمله‌های بدترکیب، احساس هیجان و اضطراب و نیاز شدید را می‌افزاید. شواهد بسیاری از سبک غیردستوری و ضرب‌المثل‌ها و عبارات‌های کنایی و اصطلاحات را در آثار جمال‌زاده، چوبک، هدایت و جلال آل‌احمد و دیگران می‌توان یافت. هم‌چنان‌که در مورد اصطلاح عامیانه و مرزبندی میان زبان عامیانه و رسمی، ابهاماتی وجود دارد، درباره‌ی دسته‌بندی عناصر عامیانه نیز این ابهام صدق می‌کند. حق‌شناس در نقد خود بر فرهنگ فارسی عامیانه، گونه‌هایی از عناصر عامیانه، فرایند قلب (قلف به‌جای قفل)، ابدال (نشت به جای نشد)، همگونی (مشد به‌جای مشهد)، فرایند دوگانه‌سازی (دک‌ودنده) و (رخت‌وپخت) را باز شناخته است. به نظر او، یکی دیگر از ویژگی‌های زبان عامیانه بهره‌گیری از ترکیب‌های نحوی در واژه‌سازی است (صد تا یک غاز). ایشان ترکیب نحوی در عبارت «عقل کسی پاره‌سنگ برداشتن»، به‌عنوان عبارت استعاری در معنی «کم‌عقل بودن» را جزو زبان عامیانه دانسته است. (آتش‌سودا، ۱۳۸۷: ۸۷)

دکتر حدادعادل نیز در مقاله‌ای به‌نام «درآمدی بر واژه‌گزینی مردمی»، برخی ترکیبات روزمره و ساخت آن‌ها را با الگوهای صرفی زیر در ترکیبات عامیانه یا محاوره‌ای شناسایی کرده است:

استفاده از معنای یای آخر کلمه (گلدانی، جاکفشی)؛ های غیرملفوظ آخر کلمه (لبه، تیغه)؛ ساخت اسم ابزار از اسم و بن‌مضارع (دربازکن، آب‌گرم‌کن)؛ استفاده از ترکیبات اضافی و وصفی با نشانه‌ی اضافه (چرخ خیاطی) و بدون آن (چرخ‌دنده)؛ آوردن چند کلمه به دنبال هم بدون ادات ربط (چلوکباب) یا با ادات ربط (من درآوردی)؛ ترکیباتی که معنای آن‌ها از معنای اجزای آن‌ها به‌دست نمی‌آید (سینه‌پهلوی، زیرآب). (همان: ۸۸)

کاربرد زبان عامیانه در آثار علی‌محمد افغانی

افغانی جزو نویسندگان اقلیم کرمانشاه است. سبک داستان‌نویسی کرمانشاه، شاخصه‌های متمتازی دارد که در ادبیات هیچ اقلیمی همه آن‌ها را یک‌جا نمی‌توان یافت. صراحت‌گویی، هم‌صدایی و هم‌دردی با طبقات پایین جامعه، ارائه تصاویری فراوان از تقابل‌ها و تضادهای طبقاتی و تراژدی‌های خشونت‌بار خانوادگی و اسارت انسان‌ها در جبر و جور و جهل

همیشگی و هم‌پایی با عامه مردم و مخاطب محوری، به‌طور حتم یکی از مشخصه‌های بارز نویسندگان این اقلیم است. (شیری، ۱۳۸۷: ۳۰۲) ادبیات اقلیم کرمانشاه، عرصه‌گشایی برای عرض‌اندام فرهنگ بومی و مطرح کردن امکانات زبانی، باورها و معتقدات محلی، پرداختن به پیشینه جنبش‌های سیاسی و توصیف مشاغل و موقعیت‌های محیط شهری و روستایی است. افغانی نیز جزو نویسندگان اقلیم کرمانشاه محسوب می‌شود که در آثار خود، آن‌ها را به نمایش می‌گذارد. (همان: ۳۲۴) گرایش افغانی به ادبیات عامیانه و استعمال زبان توده در داستان‌ها، از آبخور ادبیات اقلیمی برخاسته و با علاقه و اطلاعات سرشار او آمیخته شده است.

استفاده از زبان ساده و بیان صمیمانه شخصیت‌ها که طبیعی‌ترین عبارت‌ها و جمله‌بندی‌ها را در گفت‌وگوهای خود به‌کار می‌برند، لحن بیان و انتخاب جملات و گزینش واژگان و بسیاری از خصوصیات زبان گفتار و به‌کارگیری شمار محدودی از واژگان محلی در آثار افغانی، بازتاب یافته است.

به دلیل وجود مشکل در تعیین مصداق‌های دقیق مفهوم عامیانه، در نوشتار حاضر، مواردی به‌عنوان عناصر عامیانه پذیرفته و درج شده است که در فرهنگ فارسی عامیانه ابوالحسن نجفی به همین عنوان آمده و نظر سایر محققان و منتقدان مانند دکتر آتش‌سودا رعایت شده است که با توجه به توضیحات و تعاریف ذکر شده، ویژگی‌های زیر را دارد:

۱. ساده، صمیمی، طبیعی، زنده و شیرین؛ ۲. زبان مردم نیمه‌فره‌یخته و بی‌سواد؛ ۳. تعلق به گروه اجتماعی خاص؛ ۴. تعلق به طبقه پایین اجتماع؛ ۵. تعلق به ناحیه خاص؛ ۶. داشتن واژگان غیررسمی و غیرمعیار؛ ۷. تغییر پیوسته (ورود واژگان آن به زبان رسمی یا فراموش و متروک شدن تدریجی)؛ ۸. دارا بودن واژگان شکسته و مخفف؛ ۹. شامل شدن سخنان بی‌قیدوبند؛ ۱۰. شامل شدن لغات غلط و نیمه‌غلط؛ ۱۱. داشتن غلط‌های صرفی و نحوی.

داستان‌های شوهر آهوخانم، شلغم میوه بهشته، خداحافظ دخترم، شادکامان دره قره‌سو، بوته‌زار، بافته‌های رنج، دکتر بکتاش، دختردایی پروین و محکوم به اعدام، محدوده این

پژوهش هستند (جامعه آماری) که شواهد موجود در آن‌ها در سه قسمت مفردات و عبارت‌ها و جملات عامیانه ارائه می‌شود.

۱. واژگان و مفردات عامیانه

اتباع:

اتباع مصدر باب افعال بوده و در لغت، به معنی پیروی کردن است و در اصطلاح، «لفظی است مهمل و بی معنی یا فاقد معنی روشن که به دنبال اسم یا صفت می‌آید برای تأکید و گسترش معنی آن‌ها یا بیان نوعی مفهوم جنس و قسم». (انوری و گیوی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۹۸) اعتصاب معتصاب (بافته‌های رنج/۴۸۹)، بقال و چغال (بافته‌های رنج/۴۷۹)، سنبل و قنبل (شوهر آهوخانم/۵۵۷)، طفیل و قفیلش (شوهر آهوخانم/۵۲۳)، قلمبه و سلمبه. (شادکامان دره قره‌سو/۱۲۹)، پول مول (بافته‌های رنج/۳۰)؛ به هاریسم و واريسم افتادن. (شلغم میوه بهشته/۵۹)؛ های وهوی (شوهر آهوخانم / ۶۶۷)؛ زاق و زیقش (بافته‌های رنج/۴۸۹)، شادکامان دره قره‌سو/۵۵۱)، آدک و ارک (بافته‌های رنج / ۳۸۲).

اسم اشخاص به شیوه عامیانه و با القاب:

خدر مرد و گدر زنگ از دلم برد. (همان/۱۴۰)، شاه بخشیده، شیخ علی خان نمی بخشد (بوته‌زار/۷۵۹)، مثل اترخان رشتی (شلغم میوه بهشته/۵۹)، بز حاج میرزا آغاسی (شلغم میوه بهشته/۱۱).

اسم حیوانات و پرندگان بدنام و شوم یا وابسته به زندگی عوام:

حلاج گرگ بودم (شوهر آهوخانم/۲۶۲)؛ دوستی خاله خرسه (شادکامان دره قره‌سو/۴۲۵) دنبال قورباغه‌اش می‌گشتم (سیندخت/۱۴۱)؛ دزد راضی، بز راضی، گوربابای ناراضی (بوته‌زار / ۷۵۹)؛ کفتر دوصناری یا کریم نمی‌خواند (دکتر بکتاش/۸۰)؛ کلاغ نیامد به باغم صد گردو انتفاعم (شادکامان دره قره‌سو/۶۶۲)، (بافته‌های رنج/۲۶۱)؛ بیچاره تا روباه شده بود، توی همچین راه‌آبی گیر نکرده بود (شوهر آهوخانم/۲۹۶)؛ حاجی مرد و شتر خلاص شد (دکتر بکتاش/۴۰۱)، (شلغم میوه بهشته/۱۶۹)، اشک تمساح ریختن (بوته‌زار/۳۹۰).

اسم صوت، نام آوا (onomatopoeia):

«به الفاظی اطلاق می‌شود که از محیط اطراف، اعم از صدای انسان، حیوان، صدای اصطکاک یا برخورد اشیا و... ساخته می‌شود. این کلمات ممکن است ظاهراً مرکب تلقی گردند، اما از آنجاکه به اجزای معنی‌دار قابل تجزیه نیستند، کلمات ساده نامیده می‌شوند» (نیکوبخت، ۱۳۸۳: ۱۲۲)؛ مانند قیقه‌قیقه (شوهر آهوخانم/۴۴۲)؛ هوم‌هوم (شوهر آهوخانم/۸۹)؛ جِلزِوولز (شوهر آهوخانم/۳۰۷)؛ اهووه! (شوهر آهوخانم/۵۲۴).

اصوات:

اصوات را شبه‌جمله نیز می‌نامند؛ زیرا کلماتی هستند «که نقش فعل یا جمله را بازی می‌کند بی‌آنکه شکل آن‌ها را داشته باشد و برای بیان عواطف و احساسات به کار می‌روند». (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۵۰۱)

واه (همان/۴۷۲)؛ اوم! (شوهر آهوخانم/۲۹۵)؛ پِه (شوهر آهوخانم/۱۵۲)؛ وای به آخوندی که (شادکامان دره قره‌سو/۵۹۱)؛ آی دِکی (بافته‌های رنج/۵۰۴)؛ هه آخر این هم (بوته‌زار/۱۳۴)؛ ها بابام (شوهر آهوخانم/۶۵)؛ دکی گویا من باتید (سیندخت/۳۱۷).

تکرار:

«تکرار دارای بار ادبی است و باعث به وجود آمدن سجع در متن می‌شود. از انواع تکرار می‌توان به هم‌حروفی، هم‌صدایی، تکرار کلمه، تکرار جمله، تکرار حروف اضافه و نشانه اشاره کرد». (داد، ۱۳۷۱، ج ۱: ۸۳) در آثار افغانی، بیشتر تکرار کلمه (واژه عامیانه) دیده می‌شود.

کورموج کورموج (بافته‌های رنج/۱۵۰)؛ فین فین (بافته‌های رنج/۲۹۶)؛ وسنی وسنی روبه‌رو، جاری جاری پشت‌به‌پشت (بافته‌های رنج/۳۶)؛ با حلواحلواگفتن دهان شیرین نمی‌شود (بوته‌زار/۳۲۲)؛ شترسواری دولا دولا ندارد (خداحافظ دخترم/۴۱)؛ صاحب آن را خوب می‌شناسم، از آن گنه‌گنه‌ها و چس خورهاست (بافته‌های رنج/۱۱۶).

تکیه کلام:

تکیه کلام، از کلمات رایج ساخته می‌شود و غالباً برای پرکردن خلأ لغت به کار می‌رود؛ زیرا معمولاً کسانی که دایره لغت کمتری دارند، دچار تکیه کلام هستند. این عامل با ویژگی‌های زبان عامیانه هم‌سویی دارد؛ البته عوامل دیگری نیز در ایجاد تکیه کلام دخیل است که مناسب این مقال نیست.

خلقت تنگ نشود هنی باید شش بار را در چهار بار بگیری، این سفارش ارباب است (بوته‌زار/۱۳۲)؛ هنی نمای بریم قلامون آجی؟ ششی موی تو دختر، امروز مگه نمای زیارت بکنی؟ (بوته‌زار/۱۷۳) «هنی» تکیه کلام ملایری‌هاست که در هر گفته استعمال می‌شود؛ اینجا کرمانشاه است بیم، نه ملایر (بوته‌زار/۴۸۸)؛ داملا ولی ما را ببخش به دینت واین دفعه را ندید بگیر. (همان، ۴۹۷)

خبیثات:

تازی وقت شکار ریدنش می‌گیرد (بوته‌زار/۵۲۵)؛ شکم خالی و گوز فندقی (بافته‌های رنج/۱۹)؛ سرشب مست بودم، باغ ونک بخشیدم. صبح که از خواب پا شدم، بر کرم شام... (بوته‌زار/۷۵۹)؛ نگائیده و نژائیده، جان دل باباست (بافته‌های رنج/۵۰۷).

شکسته‌نویسی:

نوشتار به زبان محاوره و گفت‌وگوی معمولی مردم کوچه و بازار را نثر شکسته می‌نامند. واژگان آن مانند زبان محاوره عامه مردم، مخفف می‌شود. (رستگارفسایی، ۱۳۸۰: ۹۸) «شکستگی جلوه‌های گوناگون دارد؛ از جمله کاهش تعداد هجاها، تغییر الگوهای هجایی و کوتاه‌شدن آن، تغییر تقطیع هجایی، تغییر نوع مصوت، حذف صامت... و در نتیجه آن، پدیده‌های گوناگون زبانی بروز می‌کند.» (سمیعی، ۱۳۸۰: ۵۴) موارد ذیل را می‌توان از مصادیق شکسته‌نویسی در آثار افغانی دانست:

• ابدال

دلی داره زیبا، هرچی می‌بینه می‌خواد (شوهر آهو خانم/۵۱۴)؛ اینقده (بافته‌های رنج/۳۶)؛ خونه (خانه) دختردایی پروین/۹۶)؛ نکنه (بافته‌های رنج/۲۴۱)؛ جاروبمان (جارویمان)

(بافته‌های رنج/۴۸۹)؛ لقد (بافته‌های رنج/۳۳۵)، شکاف آسمان واز شد و تو... (شلغم میوه بهشته/۱۲۶).

• ابدال و حذف

مدعی برود سنگ بیندازد تا بغلش واشود (بوته‌زار/۷۵۹)؛ فکر مصاحب تا شدم از شوهر خود و ا شدم (شوهر آهو خانم/۲۸۳)؛ وخی! (برخیز) (بوته‌زار/۳۲۶)؛ منو نیگا کن. خیال نکن که به این آسونی می‌تونی دروغ بوگوی (همان/۵۶)؛ وانکرده (باز نکرد) (بوته‌زار/۲۲۳).

• افزایش واج

تا بودم زنده، ندادی‌ام نان مفتی، حالا که مُردم برایم می‌زنی سرنای جفته (بوته‌زار/۳۱۸)؛ امشبه (شوهر آهو خانم/۲۵۰).

• حذف واج

این حرفا برای فاطی تنبان نمی‌شه (بوته‌زار/۳۴۹)؛ آسه بیا، آسه برو که گربه ساخت نزنه (بوته‌زار/۳۱۳)؛ اینه که زنش بدم و خرجشو سوا کنم (بافته‌های رنج/۵۱۶)؛ می‌خوای (بافته‌های رنج/۱۱۵)؛ این فکر به کلهت نیومد که بازار چقده ایرادی است؟ که مشتری چطور مو رو از ماست می‌کشه؟ فکر نکردی که کار خودتو ضایع می‌کنی؟ (بافته‌های رنج/۳۲)؛ زشتی و زیبایی کار خداست و کچلی هم البته زیر کلاست (بوته‌زار/۱۸۰)؛ چش (بوته‌زار/۲۲۳)؛ ازت (بافته‌های رنج/۱۸۰)؛ سنگ به در بسته می‌آد (شوهر آهو خانم/۲۹۴)؛ حرفا (بوته‌زار/۶۱۳)؛ مشد به جای مشهد (شلغم میوه بهشته/۲۶).

• لهجه

منظور از لهجه، معمولاً زبان محلی است؛ یعنی زبان خاص یک روستا یا شهر در مقابل زبان ملی یا قومی. به عبارت دقیق، «لهجه (accent) دو گونه زبانی که سخن‌گویان آن دو فهم متقابل دارند، اما درعین حال بین آن دو گونه فقط تفاوت‌های آوایی (و واجی) دیده می‌شود، لهجه‌های یک زبان‌اند». (دبیرمقدم، ۱۳۷۸: ۱۲۰) طرز لهجه را به دلیل صورت

تغییریافته و تلفظ خاصی از یک زبان (همان: ۱۱۹) غالباً از نظر واژگانی و شکستن کلمات، می‌توان از مصادیق شکسته‌نویسی دانست.

اربگیم و ارلکیم گشتمان چویکیم (خداحافظ دخترم/۱۲۰) (بگ و لک تیره‌هایی از ساکنان کردنشین غرب هستند)؛ نه رب دانم و نه رب. دشکی می‌ریسیم قد ترب (شلغم میوه بهشته/۱۴۹)؛ گل عنبر به یک لهجه محلی.. گفت: مودونم دروغ موگوی، بوگو خوشم می‌آد! (شلغم میوه بهشته/۴۳)؛ نیره خر بوقی گیر! (نره خر درشت بی مصرفی هستی) (دختردایی پروین/۱۴)؛ تنبلی اش می‌آمد از جایش برخیزد و جلو بیاید. داد زد: هف هفته‌س مرده‌س. حیف‌س، حیف‌س! (بافته‌های رنج/۲۴۹)؛ تاجی، مهمون نمی‌خوای؟ باجی‌ام از اصفهون اموده‌س (بافته‌های رنج/۲۵۱)؛ نیگا گن، نیگا گن، این گل بکلی اشتباه‌س. این، اینو می‌گم. این بند می‌باس صاف اومده باشه. اما یهو کج شده‌س. چر کجش کردی؟ (بافته‌های رنج/۳۲)؛ باش بادوم شکسته‌س (بافته‌های رنج/۱۰۰)؛ ها بله. میگم: آ هر وقت گیوه‌هات پاره شد، بوگو تا یه جفت نوش را از تو گونی درآرم و بهت بدم. خجالت نکشی‌ها، بوگو (همان/۱۷۳)؛ دِ نَم‌شه، باس بخوری. اگر نخوری دارت نم‌زنن ولی طوری نیگات می‌کنن که صد رحمت به دارزدن. می‌گن این اصفونی که ورچین کیه‌س و اینجا اومدس چیکار؟! اونیکه مهمونش هسی، اونم ناراحت می‌شه. این‌ها حسابائی‌س که تو شهر باس دَس آدم باشه. کاری نکون که بگن از دِه اومدس (همان/۱۸۷)؛ دعوات موکونم. دعا به جون شوما موکونم (بافته‌های رنج/۱۸۹).

• عدد

یک جو از حیا کم کن و هرچه خواهی کن (دختردایی پروین/۹۸).

• واژه (ساده و مرکب)

برخی واژه‌ها فقط در میان توده مردم، کاربرد دارد و به‌طور معمول در زبان رسمی جایی ندارد. «مختص مردم بی‌سواد است و اشخاص باسواد هرگز آن را به‌کار نمی‌برند مگر برای منظوری.» (ذاکری، ۱۳۸۱: ۱۸۵-۱۸۴) نمونه‌هایی از واژگان عامیانه که افغانی به‌کار برده است، در دو گروه مفرد و مرکب ارائه می‌شود:

واژگان مفرد (ساده): مُفت (شادکامان دره قره‌سو/۶۰۳)؛ تنبان (شوهر آهوخانم/۱۹)؛ ننه (بوته‌زار/۴۶۲)؛ پَته (شوهر آهوخانم/۱۵۸)؛ دیزی (همان/۱۱۴)؛ دخو (بوته‌زار/۱۸۱)؛ شلنگ (شوهر آهوخانم/۶۶) (خداحافظ دخترم/۲۵)؛ دذری (شوهر آهوخانم/۲۳۵)؛ دیلماج (شوهر آهوخانم/۳۱۹)؛ چمباتمه (شوهر آهوخانم/۶۵۸)؛ لوند (شوهر آهوخانم/۴۶۴)؛ تخس (بافته‌های رنج/۵۱۶)؛ لنگم (شوهر آهوخانم/۵۲۲)؛ چلغوز (خداحافظ دخترم/۱۸۹)؛ اطواری (بافته‌های رنج/۳۵۶)؛ هیز (خداحافظ دخترم/۹۵)؛ پتیاره (شوهر آهوخانم/۴۷۲)؛ جفنگ (دختردایی پروین/۹۸)؛ ناتو (شادکامان دره قره‌سو/۲۰۳).

واژگان مرکب: آقاچی، بی‌بی‌چی (بافته‌های رنج/۴۷۷)؛ آفتابه و لوله‌نگ (شادکامان دره قره‌سو/۳۸۴)؛ بادنجان بم (بوته‌زار/۵۵۹)؛ تاپه و رچین (بافته‌های رنج/۵۷۲)؛ چیزخور (محکوم به اعدام/۴۷۲)؛ نسناس نمک‌نشناس (دختردایی پروین/۱۵۴)؛ هوکی‌تر (شلغم میوه بهشته/۱۱)؛ غرتی قشمشم (شوهر آهوخانم/۱۵۸)؛ آلاخون و الاخون (بوته‌زار/۷۵۹)؛ اردنگش، چاچوله‌بازی (محکوم به اعدام/۱۸۱)؛ شنگ و پا غازه (شوهر آهوخانم/۵۵۸)؛ لاکردار (خداحافظ دخترم/۱۸۷)؛ لات هرزه (شوهر آهوخانم/۷۰۴)؛ ارغه و ناتو (بافته‌های رنج/۱۲۷)؛ رودرواسی (بافته‌های رنج/۱۷)؛ مردک احمق (شوهر آهوخانم/۷۳۶)؛ قهرو (بوته‌زار/۴۵۶)؛ نق‌نقو (بوته‌زار/۳۷۱)؛ افاده‌ای، قلمبه‌گوش (شوهر آهوخانم/۳۵۳)؛ شهر هرت (همان/۳۴۵)؛ سر بزنگاه (بافته‌های رنج/۱۳۲)؛ پنجلی (خداحافظ دخترم/۵۸)؛ نکره لات (شوهر آهوخانم/۱۸۴)؛ فیس و افاده (بافته‌های رنج/۱۸)؛ شلخته‌ها و سلیطه‌ها (شوهر آهوخانم/۳۱۰)؛ وراج (شوهر آهوخانم/۱۲۱)؛ الدنگ‌تر (بافته‌های رنج/۲۴۹)؛ دله‌دزد، آفتابه‌دزد (محکوم به اعدام/۲۰۰)؛ کهنه آپاردی (شوهر آهوخانم/۲۳۵)؛ آس و پیاس (سیندخت/۱۳۵)؛ پیاردم ساییده (شوهر آهوخانم/۱۰۵)؛ خاله خشتکی (شادکامان دره قره‌سو/۵۷۵)؛ سی‌خودش (شوهر آهوخانم/۲۵)؛ بدلعابی (همان/۲۶)؛ تردماغی (سیندخت/۱۹۷)؛ کلاپیسسه (بافته‌های رنج/۳۰)؛ شندرغاز (محکوم به اعدام/۸۹)؛ محشر خر (محکوم به اعدام/۲۰۱)؛ سفیل و سرگردان (بافته‌های رنج/۱۹۸)؛ عوضی و خرفتید...

(بافته‌های رنج/۳۳۵)؛ یاردانقلی (شادکامان دره قره‌سو/۳۳۸)؛ گال فس (بافته‌های رنج/۲۴۱)؛ گداگشنه (بوته‌زار/۶۰۸).

• همگونی

همگونی، دو کلمه پیاپی دارای معنی هستند. «در نتیجه عملکرد آن، آواهای مجاور تا حدی به هم شبیه یا یکسان می‌شوند؛ در این فرایند یک صدا، صدای مجاور می‌شود یا هر دو صدا تغییر می‌کند و شبیه یکدیگر می‌شوند؛ مانند گرانی و گرونی» (علی‌نژاد و میرسعیدی، ۱۳۸۹: ۹۶)؛ بگویی نگویی (شوهر آهوخانم/۲۳۳)؛ بگو مگو (بوته‌زار/۱۰۸).

۲. عبارت‌ها

اصطلاحات عامیانه:

مقصود از اصطلاحات عامیانه، عبارت‌هایی است که در آن‌ها از اصطلاحات خاص استفاده می‌شود:

مچل کردن (بوته‌زار/۲۱۴)؛ پاندولش برید (بوته‌زار/۶۱۸)؛ شکفته کردی (شادکامان دره قره‌سو/۳۸۴)؛ چزاندن (شلغم میوه بهشته/۶۰)؛ پاپی‌اش نشوید (شوهر آهوخانم/۶۵۸)؛ وا بدهد (شوهر آهوخانم/۴۶۴)؛ به اتاق او سریده است (شوهر آهوخانم/۵۲۲)؛ مورت ورمی آید (بوته‌زار/۶۵)؛ دِ در رو (شوهر آهوخانم/۳۴۵)؛ می‌زنند به چاک (محکوم به اعدام/۲۰۰)؛ سه تا خون کرده (شادکامان دره قره‌سو/۲۵۸)؛ کسی قاپ این زن احمق را ندزدد (بوته‌زار/۶۴)؛ بید چل چلی‌ات گل کرده (شوهر آهوخانم/۱۵۸)؛ حالا هی لغز بخوانید و لیچار بگوئید (شادکامان دره قره‌سو/۳۳۸)؛ کرک انداختن چیزی (صحبت کردن) (محکوم به اعدام/۸۸)؛ یللی خواندن (بافته‌های رنج/۴۰۸)؛ توی سلول‌ها را می‌سوکید (محکوم به اعدام/۱۶)؛ بتمرگید (همان/۴۵۷)؛ چخش کنم (شوهر آهوخانم/۳۴۵)؛ قالش را بکنیم (محکوم به اعدام/۷۴)؛ آسیابانش را قُر بززم (شوهر آهوخانم/۲۶)؛ سلفیدن (بافته‌های رنج/۶۶).

عبارت‌های عامیانه (کنایه‌ها شامل عبارت‌های فعلی، اسمی و...):

ترکیبات متداول در زبان عامیانه و روزمره مردم - همانند زبان رسمی - از اجزای متفاوتی مانند اسم‌ها و صفات و میانوند و پیشوند و پسوند ترکیب یافته‌اند. به دلیل فراوانی نمونه‌ها، تفکیک آن‌ها بر حجم مقاله می‌افزاید؛ بنابراین در اینجا فقط مثال‌هایی بدون تفکیک ساختمان آن‌ها ارائه می‌شود:

آش نخورده و دهن سوخته‌شدن (بوته‌زار/۶۱۸)؛ آفتابه خرج لحیم کردن (شوهر آهوخانم/۷۶۹)؛ پیراهن عثمان کردن (شوهر آهوخانم/۳۵۵)؛ سرسیل شاه نقاره‌زدن (شادکامان دره قره‌سو/۶۱۷)؛ جارو به دمب بستن (دختردایی پروین/۹۵)، (بوته‌زار/۲۸۵)؛ نه داماد خویش و قوم‌شدن، نه پنیر قاتق نان (بافته‌های رنج/۳۲۴)؛ تخم دوزرده برای کسی کردن (بوته‌زار/۱۹۶)؛ جانماز آب‌کشیدن (بوته‌زار/۲۰۴)، (همان/۳۴۱)؛ چک سفید به کسی دادن (دختردایی پروین/۹۴)؛ چهار شاهش به چهار آس خوردن (همان/۶۱۷)؛ خر به چند بودن (بوته‌زار/۳۲۹)؛ دبه کسی ضرر ندیدن (همان/۵۰۱)؛ در مسجد را ترک‌کردن (بافته‌های رنج/۲۹۶)؛ دست کسی چسبناک بودن (شوهر آهوخانم/۵۸)؛ دست و روی را با آب مرده‌شوخانه شستن (بافته‌های رنج/۳۸۳)؛ دستمال بیرون آوردن برای کسی (شوهر آهوخانم/۲۵)؛ توی شاخ کسی زدن (بوته‌زار/۲۸۸)؛ زاغ‌سیاه کسی را چوب‌زدن (همان/۷۲۴)؛ زرت قمصور شدن (بوته‌زار/۳۹۵)؛ زیر چاق کسی بودن (بافته‌های رنج/۱۷)؛ سردماغ آدم درخت اسفناج سبز شدن (شوهر آهوخانم/۳۰۲)؛ سر قوز افتادن (محکوم به اعدام/۳۷)؛ شکم به چاقو مالیدن (بوته‌زار/۳۱۷)؛ فاتحه مفت خواندن (شوهر آهوخانم/۷۳۶)؛ کبوتر دوبرجه بودن (شوهر آهوخانم/۵۵۷)؛ قل به قل افتادن (بوته‌زار/۱۷۸)؛ کلاه‌چرخاندن (محکوم به اعدام/۴۸)؛ کنگر خوردن و لنگرانداختن (بوته‌زار/۵۵۹)، (خداحافظ دخترم/۲۴)؛ ماست‌ها را کیسه‌کردن (خداحافظ دخترم/۲۰۳)؛ پنخسه توی دهان مردن (محکوم به اعدام/۱۵۹)؛ نخود زیر زبان خیس شدن (همان/۵۴۹)؛ هیکل غلط‌انداز داشتن (بوته‌زار/۶۸۳)؛ نلیسیدن گاو (همان/۵۲)؛ یک‌دستی‌زدن و دودستی‌گرفتن (بوته‌زار/۴۴۹)؛ این دنده به آن دنده شدن (همان/۲۵۱)؛ بخو بریده‌ای از آب در نیامدن (همان/۱۸۴)؛ به یک دسته سبزی ارزیدن (شوهر آهوخانم/۱۱۴)؛ پیه گیر آوردن (همان/۲۶۷)؛ تنگ دل گذاشتن (شوهر آهوخانم/۲۹۵)؛ دعوا چاق کردن (بافته‌های

رنج/۴۰۰؛ دشت کردن (شوهر آهوخانم/۳۲۰)؛ دل قرص دادن (بافته‌های رنج/۱۸)؛ مجیر گم کردن! (محکوم به اعدام/۱۷)؛ از بیخ عرب شدن (بوته‌زار/۲۲۴)؛ توی دیگ افتادن (دکتر بکتاش/۲۵۵)؛ پاره‌سنگ برداشتن عقل (بوته‌زار/۳۱۳)؛ به کوچه علی‌چپ زدن (بوته‌زار/۳۴۹)؛ کمان گذاشتن با کسی (بافته‌های رنج/۳۶)؛ دندان‌های کسی را شمردن (شوهر آهوخانم/۲۶۵)؛ از دماغ فیل افتادن (بوته‌زار/۴۴۵)؛ چارواداری و توپره گم کردن (شوهر آهوخانم/۷۳۰)؛ جل از آب کشیدن (خداحافظ دخترم/۵۳)؛ شش‌انگشتی بودن (شوهر آهوخانم/۶۵)؛ سر سه قران را بریدن (شادکامان دره قره‌سو/۳۳۸)؛ موی کز دادن (بوته‌زار/۷۸۹)؛ مگس را توی هوا نعل کردن (خداحافظ دخترم/۱۸۷)؛ روی سگش را بالا آوردن (شوهر آهوخانم/۲۸)؛ انگشت در شیر زدن (شوهر آهوخانم/۳۶۷)؛ نم‌به آفتاب انداختن (سیندخت/۱۹۷)؛ به قد زدن (محکوم به اعدام/۹۰)؛ متلک کیسه‌کردن (بافته‌های رنج/۵۹)؛ گلی به گوشه جمال زدن (شوهر آهوخانم/۱۵۲)؛ سروته را به هم آوردن (محکوم به اعدام/۷۱)؛ گور به گوری بودن (شوهر آهوخانم/۱۳۴)؛ کار از کار گذاشتن (محکوم به اعدام/۴۰)؛ لب تر کردن (شوهر آهوخانم/۵۵)؛ توی خشت افتادن (بوته‌زار/۳۴۹)؛ مضمون کوک کردن و پرت‌وپلاگفتن (شوهر آهوخانم/۳۰۷)؛ به جان گذاشتن (همان/۴۵۷)؛ فحشی به ناف بستن (بافته‌های رنج/۴۰۰)؛ روی دست این و آن رفتن (شوهر آهوخانم/۲۷)؛ دوقورت‌ونیم باقی‌بودن (شلغم میوه بهشته/۱۱)؛ بو بردن (دکتر بکتاش/۴۵۶)؛ شکر خرد کردن (شلغم میوه بهشته/۱۱۳)؛ غ دم مأمور را دیدن (بوته‌زار/۱۳۴)؛ توبمیری نبودن (بوته‌زار/۱۲۳)؛ بچشم و رو بودن (بافته‌های رنج/۳۸۳)؛ پیراهن را پشت‌وپیش کردن، سر رشک و شیپیش کردن (بوته‌زار/۵۵۹).

۳. جمله‌ها

جمله عربی:

نعوذ بالله (شوهر آهوخانم/۲۵)؛ علیهاسلامی (همان‌جا)؛ ماشاءالله و ان‌شاءالله (شوهر آهوخانم/۴۴۲)؛ اول ماخلق اللهش ناقص باشد (شوهر آهوخانم/۷۷۳).

دعا:

یک بار قسمتش کن دستش به قفل امام رضا برسد (شوهر آهوخانم/۸۳)؛ هرچه پیش خدا عمر دارم، نصفش را به این مرد بدهد (شوهر آهوخانم/۲۴۲)؛ الهی! خدا سایه شما را از سرما کم نکند، خدا بچه‌های تو را بیخشد (شوهر آهوخانم/۷۶۶)؛ الهی بلا نگیری دختر... الهی نوه نتیجه‌هایش را دورش ببینم (خداحافظ دخترم/۱۱۱)؛ فانوس گفت: دخترم شیر من حلال باشد (خداحافظ دخترم/۲۲۱)؛ مادرم می‌گفت: خدا نصیب نکند الهی، سگ در گاهت هستم (دختردایی پروین/۵۸)؛ سر گذاشتیم بر زمین نازنین، کس نیاید خواب ما جز امیرالمؤمنین (بافته‌های رنج/۳۴۹)؛ خدا پدرت را بیامرزد (بافته‌های رنج/۱۰۰)؛ خدا از خواهری کم نکند (شوهر آهوخانم/۲۱۲).

سوگند:

به مرگ چهار فرزندم که در دنیا بالاتر از آن‌ها چیز دیگری ندارم (شوهر آهوخانم/۳۰)؛ به خدا اگر دروغ بگویم! (شوهر آهوخانم/۴۵)، (همان/۲۴۲)، (خداحافظ دخترم/۱۵۴)، (بوته‌زار/۲۰۳)، (شلغم میوه بهشته/۱۲۶)؛ به جدهام زهرا و به همان امامی که قفلش را گرفته‌ام، قسم... (شوهر آهوخانم/۱۷۰)؛ به این خورشید نازار قسم (همان/۶۵۷)؛ به جان خودت نباشد به ارواح همه مقدّسین (همان/۷۳۷)؛ به لنگه سیبل نایب رفیع قسم (خداحافظ دخترم/۱۷۱)؛ سنگ به رودخانه خدا انداخته‌ام اگر دروغ بگویم، آتش زیر دیگ امام حسین سوزانده‌ام اگر خلاف بگویم (بوته‌زار/۶۲)؛ اگر من قسم بخورم به همین مرتضی‌علی... (بوته‌زار/۲۰۲)؛ تو را به پیر و پیغمبر (محکوم به اعدام/۳۹)؛ به سر حضرت اجل قسم (همان/۶۵).

مثل:

مثل یا ضرب‌المثل جزو ادبیات عامیانه محسوب می‌شود، اما عبارتهایی که در بیان این مثل‌ها برگزیده شده، محاوره‌ای و عامیانه است. در آثار علی محمد افغانی، حدود ۲۵۰ مثل با موضوعات گوناگون، احصا و استخراج شد. این اندازه توجه به مثل از دقت، حافظه و آشنایی نویسنده با مردم و فرهنگ آن‌ها حکایت می‌کند و علاوه بر فواید ادبی، داده‌ها و

اطلاعات مردم‌شناسی شایان توجهی در آن‌ها وجود دارد. از آنجاکه ذکر همه مَثَل‌های موجود در داستان‌های افغانی در این مقاله نمی‌گنجد، به ذکر بعضی از آن‌ها که شواهد صریح زبان عامیانه هستند، بسنده می‌شود.

در ضرب‌المثل‌ها، همه عناصر زبان عامیانه به کار رفته است. واژگان شکسته، مخفف، اصوات، تکرار، تکیه‌کلام، فحش، افعال شکسته و مخفف، نام حیوانات و حشرات خاص، تعابیر و کنایات عامیانه، کلمات و ترکیبات عربی و مانند آن، از انواع عناصر زبان عامیانه هستند که در شواهد زیر دیده می‌شوند:

از چنگ دزد درآمدن و گیر رمال افتادن (شوهر آهوخانم/۱۰۰)؛ ما آسیابانیم، درشت می‌گیریم، نرم پس می‌دهیم (بوته‌زار/۱۱۸)؛ این خمیر خیلی آب ورمی دارد (خداحافظ دخترم/۱۹۱)؛ تو بز زار خود، من می‌کنم کار خود (شوهر آهوخانم/۲۶۹)؛ پیاده شو (بوته‌زار/۴۸۸)؛ دیگ شراکتی که پنج سال تمام سر بار بود و به جوش نیامده بود (شوهر آهوخانم/۷۵)؛ مثل گدای ارمنی نه دنیا را دارم نه آخرت را (همان/۱۹)؛ در کارها موش کشته است (شادکامان دره قره‌سو/۳۶۹)؛ خر را با خور و مرده را با گورش می‌خورد (بوته‌زار/۳۷۸)؛ اینجا اردستان نیست که باج به شغال بدهند (دختردایی پروین/۱۵۴)؛ کفتر دوصناری یا کریم نمی‌خواند (دکتر بکتاش/۸۰)؛ از خوردن سیر نشدی، از لیسیدن سیر میشی؟! سوراخ کن بینداز دور گردنت (شلغم میوه بهشته/۶۳)؛ داستان خره است که به عروسی بردنش (شوهر آهوخانم/۲۸۵)؛ خر امانتی را باید یک‌وری سوار شد، خروس امانتی را باید سر برید (بوته‌زار/۴۵۳)؛ اسب پیشکشی را که به دندان نگاه نمی‌کنند (شوهر آهوخانم/۲۴۲)؛ مثل خر وامانده‌ای که معطل چش است (بافته‌های رنج/۵۵۴)؛ اگر سگ توی پاچه‌اش می‌رفت، چخش نمی‌کرد (شلغم میوه بهشته/۲۶)؛ این حرف‌حدیث کلثوم‌ننه است (بوته‌زار/۶۱۳)؛ با خرس توی جوال کرده است (شلغم میوه بهشته/۶۰)؛ شپش تنشان منیژه‌خانوم است (بوته‌زار/۴۴۵)؛ یک لاش کردیم نرسید، دولاش کردیم سرآمد (شوهر آهوخانم/۵۳۵)؛ شتر نیست که پس‌پس بشاشد (بافته‌های رنج/۳۸۱)؛ تشت رسوایی (همان/۱۵۰)؛ تعارف شاه‌عبدالعظیمی (شلغم میوه بهشته/۱۳۸)؛ تق کار درآمدن (همان/۱۲۳)؛ تلافی (بوته‌زار/۵۹)؛ چهارمیخه‌شدن (شوهر آهوخانم/۹۹)؛ کوفت کسی کردن

(بوته‌زار/۷۰۹)؛ تالان تالان (خداحافظ دخترم/۱۹۷)؛ تن هرچه پوشیده (شادکامان دره قره‌سو/۷۷۵)؛ جمال، جمال عتره (بوته‌زار/۲۲۷)؛ حرف‌هایش مفت، کفش‌هایش جفت (بوته‌زار/۳۷۶)؛ حرمت گذاشتند به پیاز (شوهر آهوخانم/۶۵۸)؛ آب‌ها از آسیاب‌ها افتادن (خداحافظ دخترم/۲۳)؛ به‌سرآمده حکیم است (دکتر بکتاش/۳۸۵)؛ پالودهٔ مفت دندان نمی‌شکند (محکوم به اعدام/۱۶۱)؛ طناب مفت گیت بیاید، خودت را دار می‌زنی (محکوم به اعدام/۱۶۱)؛ مگر دعای سرت را گم کرده‌ای (شوهر آهوخانم/۱۵۸)؛ دولنگه یک خروار است (بافته‌های رنج/۱۶۷)؛ رخت دو تا جاری را در یک تشت نمی‌شود شست (بافته‌های رنج/۳۶)، (همان/۳۷)؛ گشتم سی‌وسه دره، ندیدم آدم دوسره! (شوهر آهوخانم/۴۶۴)؛ سرم را بشکن، نرخم را نشکن! (بوته‌زار/۳۸۳)؛ صنار بده آش، به همین خیال باش (بوته‌زار/۴۳۰)؛ قاچ زین را بچسب، سواری پیشکشت! (بوته‌زار/۳۲۸)؛ جیره‌شان را بسته‌اند به شاخ آهو (همان/۵۴۲)؛ نه به آن زینب و کلثوم‌شدنش، نه به این دایره‌دنبک‌زدنش (شلغم میوهٔ بهشته/۸)؛ قاطر پیشاهنگ، توبره‌کش می‌شود (خداحافظ دخترم/۴۳)؛ یک‌پا چارق یک‌پا گیوه (شوهر آهوخانم/۶۹)؛ پی نخودسیاه فرستادن (همان/۱۴۱)؛ ماچت را نمی‌خواهم، آب دهانت را جمع کن (بوته‌زار/۶۸۲)؛ مال بد بیخ ریش صاحبش (دکتر بکتاش/۵۶)؛ ریش را پیوند سیبل کرده (سیندخت/۱۸۴)؛ ریشش درمی‌آید (محکوم به اعدام/۷۴)؛ کوسه‌اگه ریش داشت، روز پیش داشت (شوهر آهوخانم/۶۸۵)؛ آتشی است که به دست خودش به ریشش زده است (بوته‌زار/۲۱۴)؛ آفتابه‌لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی (دکتر بکتاش/۲۱۴)؛ سبد بیار و جوجه بگیر (بافته‌های رنج/۱۰)؛ برادری مان به‌جا، بزغاله یکی هفت صنار (سیندخت/۱۸۴)، (بافته‌های رنج/۱۰۵).

نفرین:

الهی کوفت بگیری، الهی هوو به سرت بیاد (شوهر آهوخانم/۲۰۸)؛ الهی مرد ریشت بشود پنبه (همان/۲۷۰)؛ الهی خواب‌به‌خواب بشی زن (شادکامان دره قره‌سو/۲۲۱)؛ خوره توی آن صورتت بیفتد تحفهٔ نطنز! (شوهر آهوخانم/۴۷۹)؛ خدا دودمانش را به باد بدهد (همان/۵۴۰)؛ خدا خیر به راهش نیاورد، الهی هر جا هست آن پول بشود، آتش و ریشهٔ

عمرش را بسوزاند (همان/۷۳۲)؛ خدا دیوانش را بکند (همان/۷۹۹)؛ الهی به تیرِ غیب گرفتار بیاد (بافته‌های رنج/۲۷۸)؛ خدا نیامزدش (بافته‌های رنج/۱۲۶)؛ روی سر صاحبش خراب بشود به حق محمد و آل محمد (بوته‌زار/۳۹۵)؛ خدا به زمین گرمش نزند (بوته‌زار/۶۴۴)؛ یا حضرت عباس، حواله این مرد با تو (همان/۶۴۵)؛ به کمرش بزند آن مشهدی که رفته و زیارتی که کرده است (همان/۶۸)؛ لعنت بر این بختی که من دارم باد! (شوهر آهوخانم/۶۹۶)؛ ای بر پدر دروغگو، بر مادر تهمت زن لعنت (بوته‌زار/۳۲۹).

نتیجه

برای زبان عامیانه تعریف دقیق و مرز مشخصی با زبان نوشتاری و گفتاری رایج وجود ندارد، اما بدون تردید زبان عامیانه از زبان و فرهنگ مردم الهام می‌گیرد و از این راه غنی می‌شود. کاربرد زبان مردم عادی و کوچه و بازار در آثار ادبی، باعث شناساندن و انتقال فرهنگ آن‌ها به دیگران و متمایز شدن و ماندگاری آثار این قصه‌نویسان می‌شود. بررسی و شناساندن زبان عامیانه زمینه حفظ آن را در برابر پیشرفت سریع زبان رسمی و معیار فراهم می‌کند. این زبان‌ها چون به نواحی و طبقات اجتماعی ویژه اختصاص دارند، در مطالعات جامعه‌شناسی و فرهنگی حائز اهمیت هستند. واژگان ارزشمندی در آن زبان‌ها وجود دارد. گونه‌های زبانی، سوابق هویتی زبان فارسی و ثمره کوشش اهل زبان در نقاط مختلف قلمرو زبان فارسی را می‌توان در زبان عامیانه مطالعه کرد.

زمینه‌های زیادی در ادبیات اقلیمی برای کاربرد زبان عامیانه وجود دارد. علی محمد افغانی از لحاظ سبک نویسندگی به این قلمرو منسوب است. گرایش او به ادبیات عامیانه و استعمال زبان توده، عناصر زبان عامیانه را در داستان‌های او گسترش داده است. افغانی زبان و لهجه مردم کوچه و بازار را در اشکال لهجات محلی، واژگان شکسته، مخفف، مقلوب، مبدل (ابدال یافته) و مانند آن‌ها، در زبان شخصیت‌های داستان‌ها به آثارش وارد کرده است. صورت‌های مختلف زبان عامیانه از اتباع، اصوات، تکرار در واژگان مفرد تا عبارات و جملات عامیانه -با ویژگی‌های شرح‌شده در این مقاله- در داستان‌های افغانی به‌طور گسترده وجود دارد. در این میان، جملات (دعا، نفرین و قسم) و عبارات‌های عامیانه (کنایات و اصطلاحات) و ضرب‌المثل‌ها (پربسامدترین عنصر با حدود ۲۵۰ مورد) در

داستان‌های افغانی به کار رفته است و همه این‌ها از آشنایی نویسنده با مردم و فرهنگ آن‌ها حکایت می‌کند و علاوه بر فواید ادبی، داده‌ها و اطلاعات مردم‌شناسی شایان توجهی را دربردارد. از لحاظ محتوا نیز، مضامین عامیانه آثار افغانی حائز اهمیت است؛ چنان‌که قسم خوردن به اشیا، به سبیل، سوگندهای مزاح‌آمیز، انواع دعا از جمله دعا برای زیارت قبور ائمه، برای طول عمر، برای دورماندن از واقعه بد و ناگوار، دعای موقع خواب، از باورها و اعتقادات مردمی حکایت می‌کند.

فهرست منابع

۱. آتش سودا، محمدعلی. (۱۳۸۷). «زبان عامیانه در غزل حافظ»، نامه فرهنگستان، سال ۸، شماره سوم، صص ۸۵-۱۱۲.
۲. افغانی، علی محمد. (۱۳۴۰). شوهر آهوخانم، تهران: امیرکبیر.
۳. _____ (۱۳۴۵). شادکامان دره قره‌سو، تهران، امیر کبیر.
۴. _____ (۱۳۵۵). شلغم میوه بهشته، تهران: نگاه، چ دوم.
۵. _____ (۱۳۶۱). بافته‌های رنج، تهران: امیرکبیر.
۶. _____ (۱۳۶۴). دکتر بکتاش، تهران: نگاه.
۷. _____ (۱۳۷۰). محکوم به اعدام، تهران: نگاه.
۸. _____ (۱۳۷۲). بوته‌زار، تهران: نگاه.
۹. _____ (۱۳۷۷). خداحافظ دخترم، تهران: جاویدان.
۱۰. _____ (۱۳۷۷). دختردایی پروین، تهران: جاویدان.
۱۱. انوری، حسن و حسن احمدی‌گیوی. (۱۳۷۶ یا ۱۳۷۷). دستور زبان فارسی، جلد دوم، تهران: فاطمی، چ سوّم.
۱۲. بولتن، مارجرى. (۱۳۷۶). کالبدشناسی نثر، ترجمه احمد ابومحجوب، تهران: زیتون، چ دوّم.
۱۳. ثروت، منصور و رضا انزابی‌نژاد. (۱۳۷۷). فرهنگ معاصر، تهران: سخن.
۱۴. داد، سیما. (۱۳۷۱). فرهنگ اصطلاحات ادبی، ج اول، تهران: مروارید.
۱۵. دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۷). «زبان، گونه، گویش و لهجه، کاربردهای بومی و جهانی»، مجله ادب‌پژوهی، شماره ۵، تابستان و پاییز ۱۳۸۷، صص ۹۱-۱۲۸.
۱۶. ذاکری، مصطفی. (۱۳۸۱). «تعریف برخی اصطلاحات مهم و اساسی در لهجه‌شناسی»، مجموعه مقالات هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران، به‌کوشش حسن رضایی‌باغبیدی، جلد اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۲۰۴-۱۷۳.
۱۷. رستگارفسائی، منصور. (۱۳۸۰). انواع نثر فارسی، تهران: سمت.
۱۸. رزمجو، حسین. (۱۳۷۴). انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، مشهد: آستان قدس.
۱۹. رضایی، والی. (۱۳۸۴). «زبان معیار چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟»، نامه فرهنگستان، ۳/۶، صص ۲۰-۳۵.

۲۰. روح‌الامینی، محمود. (۱۳۷۴). *گرد شهر با چراغ*، تهران: عطار، چ ششم.
۲۱. سایپر، ادوارد. (۱۳۷۶). *زبان، درآمدی بر مطالعه سخن گفتن*، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: سروش.
۲۲. سمیعی، احمد. (۱۳۷۸). *نگارش و ویرایش*، تهران: سمت.
۲۳. شیری، قهرمان. (۱۳۸۷). *مکتب‌های داستان‌نویسی در ایران*، تهران: چشمه.
۲۴. علی‌نژاد، بتول و میرسعیدی، عاطفه‌سادات. (۱۳۸۹). «*بررسی صوت‌شناختی فرایند واجی همگونی واکه با همخوان در زبان فارسی*»، مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۳، سال دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، صص ۹۵-۱۱۰.
۲۵. فرشیدورد، خسرو. (۱۳۶۳). *درباره ادبیات و نقد ادبی*، جلد اول، تهران: امیرکبیر.
۲۶. _____، _____ (۱۳۸۲). *دستور مفصل امروز*، تهران: سخن.
۲۷. قنبری‌غدیری، عباس. (۱۳۹۰). «*گونه ترانه در ادبیات عامه بختیاری*»، مجله ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، شماره ۱، سال اول، پاییز ۱۳۹۰، صص ۱۶۸-۱۴۳.
۲۸. نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۸). *فرهنگ فارسی عامیانه*، تهران: نیلوفر.
۲۹. نیکویخت، ناصر. (۱۳۸۳). «*صوت‌آواها و نظریه منشأ زبان*»، فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۳، بهار ۱۳۸۳، صص ۱۳۳-۱۱۵.
۳۰. هدایت، صادق. (۱۳۷۸). *فرهنگ عامیانه مردم ایران*، به‌کوشش جهانگیر هدایت، تهران: چشمه.
۳۱. یول، جورج. (۱۳۸۵). *بررسی زبان*، ترجمه علی بهرامی، تهران: رهنما، چ دوم.

